خارج اصول

جلسه 110 \* چهار شنبه 21/ 3/ 99

موضوع: مسأله ی ضد - ترتب

­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُيَسِّرٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع‏لیه السلام:

إِنَّ فِيمَا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ يَسِيلَانِ ذَهَباً وَ فِضَّةً لَابْتَغَى إِلَيْهِمَا ثَالِثاً؛ يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّمَا بَطْنُكَ بَحْرٌ مِنَ الْبُحُورِ وَ وَادٍ مِنَ الْأَوْدِيَةِ لَا يَمْلَأُهُ شَيْ‏ءٌ إِلَّا التُّرَابُ.[[1]](#footnote-1)

انسان(بطور طبیعی و بدون ترتبیت انبیاء) اینطور است که اگر دو سرزمین بزرگ از طلا و نقره داشته باشد باز هم سوّمی را طلب می کند (و بیشتر می خواهد.)

(خدا خطاب به انسان فرموده است:) درون تو دریایی بزرگ است که جز خاک چیزی آن را پر نمی کند.

حضرت امام رضوان الله علیه می فرمود: گاهی انسان بر اساس کمال طلبی به انحراف کشیده می شود و کمال خود را در طبیعت می داند بطوریکه اگر تمام کره ی زمین را هم به او بدهند سیر نمی شود و کرات دیگر را هم می خواهد تصرف کند.

\*\*\*\*\*\*\*

کلام در تنبیه چهارم بود. گفتیم دو مقام دارد: اول اینکه هر دو واجب مضیّق باشند مانند ازاله و نماز آخر وقت؛ دوم اینکه یکی مضیّق و دیگری موسّع باشد مانند ازاله و نماز اوّل وقت؛ مقام اوّل واضح است؛ امّا مقام دوّم برخی گفته اند که از محلّ بحث خارج است و بعضی گفته اند داخل محلّ نزاع است. زیرا امر موسّع، اطلاق دارد. شهید صدر فرمود: در اینجا باید بگوییم امر به جامع تعلّق می گیرد؛ این جامع افرادی دارد یکی غیر مقدور است(یعنی فرد اوّل وقت) و بقیّه مقدورند.

محقّق ثانی امر به جامع را صحیح می داند زیرا مکلّف به ترتیب آنها را انجام می دهد اوّل اهمّ و سپس مهمّ را؛ حتّی اگر اوّل مهمّ را انجام داد، صحیح است نهایةً بخاطر ترک اهمّ، معصیت کرده است. امّا محقّق نائینی امر به جامع را صحیح نمی داند. امّا نظر مرحوم آخوند بر می گردد به مباحث گذشته که ترتّب را ممکن نمی داند بخاطر تعارض؛ البتّه نماز را صحیح می داند لکن نه از باب امر داشتن بلکه از باب محبوبیّت ذاتی. امّا طبق مبنای مختار، امر به جامع بین مقدور و غیر مقدور ممکن نیست لکن نه بخاطر تعارض بلکه بخاطر تزاحم؛ زیرا با اشتغال به یکی از دو ضدّ، اشتغال به ضدّ دیگر ممکن نیست پس امر فعلی ندارد لکن امر انشائی دارد؛ ولی قائلین به مبنای تعارض می گویند:"اصلاً امر ندارد لکن اگر عبادت باشد چون محبوبیّت ذاتی دارد صحیح است". به نظر ما محبوبیّت بدون مطلوبیّت و امر، ممکن نیست؛ امر کاشف از محبوبیّت است و بدون امر، محبوبیّت کشف نمی شود.

تنبیه پنجم

تزاحم بر دو قسم است:

1.تزاحم در باب جعل.

2.تزاحم در باب امتثال.

تزاحم در باب جعل در اختیار شارع است و از قدرت مکلّف خارج است؛ ولی تزاحم در باب امتثال در اختیار مکلّف است. آنچه گذشت مربوط به این مورد است؛ این تزاحم در مقابل تعارض است. در کتب اصولی وقتی که می گویند: «ما الفرق بین التعارض و التزاحم؟» مقصود همین تزاحم در باب امتثال است. دو مبنایی که قبلاً مطرح شد یکی مبنای جعل یا امر و یکی مبنای امتثال، مبنای اوّل مستلزم تعارض است و مبنای دوّم مستلزم تزاحم.

بحث ضدّ و ترتّب تمام شد. محقّق خوئی در محاضرات بحث ترتّب را مفصّل بحث کرده بطوریکه یک جلد این کتاب بحث ترتّب است لکن مباحث تزاحم و تعارض و اینها را توضیح داده است و الّا نخبة القول در این باب همین مطالبی بود که عرض شد.

تلخّص ممّا ذکرنا عند البحث عن الأمر بالشیئ هل یقتضی النهی عن الضد أم لا: در این مبحث، دو بحث مهمّ مطرح شد:

بحث اوّل(امر به شیئ اقتضاء نهی از ضدّ دارد یا نه؟)

ما قائل شدیم که اقتضاء ندارد مطلقا نه بدلالت عقلی و نه بدلالت لفظی؛ لذا نهی موجود نیست بلکه دو امر وجود دارد در نتیجه طلب ضدّین می شود مانند امر به «أزِل» و «صلِّ» لذا بحث اجتماع ضدین پیش آمد. شیخ بهاء و مشهور قائل شدند به اینکه که اگر نماز بخواند باطل است چون امر ندارد. مرحوم آخوند فرمود: عبادت امر ندارد ولی صحیح است بخاطر محبوبیّت ذاتی.

بحث دوّم(ترتب)

بحث ترتّب، نتیجه ی بحث اوّل است؛ گفتیم ترتّب در عرف وجود دارد مثلاً پدری به فرزندش می گوید: یا درس بخوان یا به بازار برو؛ اگر درس نخواند باید به بازار برود پس هر دو امر دارد.

قائلین به مبنای جعل گفتند: عبادت امر ندارد و الّا تعارض می شود. امّا قائلین به مبنای امتثال می گویند: امر دارد و تعارضی در کار نیست بلکه تزاحم است؛ در عالم جعل هد دو واجب، مصلحت ذاتی و در نتیجه امر دارند لکن مکلّف در عالم امتثال نمی تواند هر دو را انجام دهد.

(پایان)

1. . من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص: 418-ح 5912 [↑](#footnote-ref-1)